

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۲/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۳/۱۲

جهانی‌شدن حقوق بشر: اصل عدم مداخله و بحران سوریه

۷۱

دو فصلنامه مطالعات
حقوق بشر اسلامی

لیلا رئیسی دزکی و همکار
جهانی‌شدن حقوق بشر: اصل عدم مداخله و بحران سوریه

لیلا رئیسی دزکی^۱

محمد کفاش نیری^{۲*}

۱. استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد، ایران.

۲. دانشجوی دکترا روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)، ایران.

چکیده

جهانی‌شدن با افزایش و فشرده‌گی تعاملات و روابط انسانی، باعث ارتقای نقش و جایگاه فرد انسانی و حقوقی مترتب بر آن گردیده، به گونه‌ای که شاهد تبدیل شدن قواعد حقوق بشری به قواعد آمره می‌باشیم. بر این اساس، جهانی‌شدن حقوق بشر با تعدیل اصل حاکمیت و عدم مداخله، زمینه مداخله نظامی در امور داخلی کشورها را تحت عنوان «مداخلات بشر دوستانه» و «مسئولیت حمایت» از حقوق نقض شده فرد انسانی فراهم ساخته است. در این بین، بحران سوریه و وقایعی که از آن تحت عنوان نقض حقوق بشر نام برده می‌شود، لزوم شناخت و بررسی میزان مطلوبیت و مشروعیت مداخله بشر دوستانه در این کشور را امری ضروری می‌سازد؛ تا نشان دهد که حقیقت واقعی مداخله در سوریه و نقض حاکمیت آن تحت عنوان مداخله بشر دوستانه نمی‌تواند برگرفته از تحولات جهانی حقوق بشر در فرآیند جهانی‌شدن به ویژه در راستای حمایت از حقوق بشر، جایگاه انسان و نقض حقوقی که بر آن مترتب است، باشد؛ بلکه انگیزه‌های سیاسی با توجیه نقض حقوق بشر در پشت صحنه بحران سوریه آشکار می‌باشد.

واژگان کلیدی: جهانی‌شدن، حقوق بشر، جهانی‌شدن حقوق بشر، اصل عدم مداخله، اصل حاکمیت، مداخله بشر دوستانه.

فرآیند جهانی شدن با فشردگی زمان، مکان و فضا در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مرزها را در نوردیده و موجب شده تا تعاملات افراد، گروه‌ها و جمعیت‌ها هرچه بیشتر پرننگتر گردد؛ به گونه‌ای تصمیم‌ها و فعالیت‌ها در یک کشور یا در یک منطقه خاص، دیگر محدود به مرزهای جغرافیایی آن کشور یا محدود به آن منطقه جغرافیایی نشود، بلکه جنبه جهانی پیدا نماید. در حقیقت، جهانی شدن با پیشرفت‌هایی که در زمینه‌های تکنولوژی - ارتباطاتی^۱ به وجود آورده است، کیفیت تعاملات انسانی را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و فرهنگی به گونه‌ای تغییر داده است که در این بین فرد انسانی از یک خود آگاهی از جایگاه خود در جهان به عنوان یک کل برخوردار گردیده است. شناخت انسان از خود، نقش، جایگاه و حقوقی اساسی که به عنوان انسان بودن از آن برخوردار است و از تحت عنوان حقوق بشر نام برده می‌شود. به عبارتی بهتر، توجه به احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان در فرآیند جهانی شدن به عنوان یک کل، فارغ از نقش مرزها، دولت‌ها و کشورها. به گونه‌ای که در این دنیای جهانی شده هرگونه تهدیدی که این حقوق انسانی، حقوق بشر را در قالب اشکالی چون جنایات علیه بشریت^۲، جنایات جنگی^۳ و نسل‌کشی^۴ در برگیرد، اصل حاکمیت کشورها^۵ و اصل عدم مداخله^۶ در امور کشورها و دولت‌ها را با تعدیل روبه‌رو ساخته است و زمینه‌های مداخله بشر دوستانه^۷ را تحت عنوان حمایت و حفاظت از حقوق بشر فراهم آورده است. در این بین بحران سوریه و تحولات صورت گرفته در آن که به نقض حقوق بشر در این کشور منجر گردیده است، لزوم بررسی و شناخت مقبولیت و مشروعیت مداخله بشر دوستانه در این کشور را در راستای حمایت از حقوق بشر نقض شده را امری مهم و ضروری می‌سازد. این نوشتار تلاش دارد با بررسی تحول مفهوم حقوق بشر در روابط بین‌الملل و تحولاتی که از فرآیند جهانی شدن پذیرفته و منجر به تعدیل اصل حاکمیت و عدم مداخله در امور کشورها و دولت‌ها گردیده است؛ به این موضوع پرداخته شود که اهمیت نقش و جایگاه فرد انسانی در جهانی شدن حقوق بشر در بحران سوریه به چه میزان می‌باشد، تا با استفاده از آن به این موضوع بپردازد که مداخله بشر دوستانه در سوریه، با توجه انگیزه‌های انسان دوستانه در جهت حفظ و حمایت از حقوق بشر نقض شده در این کشور نمی‌باشد، بلکه پشت پرده حفظ و حمایت از حقوق بشر و مداخله بشر دوستانه در بحران سوریه انگیزه‌ها و اهداف سیاسی دول مخالف رژیم بشار اسد به شدت موج می‌زند.

جهانی شدن^۸

مفهوم جهانی شدن را همواره می‌توان در قالب مذاهب، مکاتب، رویکردها و ایدئولوژی‌های گوناگون در طول تاریخ مشاهده نمود. این فرآیند که از دهه ۱۹۶۰ وارد فرهنگ لغات گردیده است، پس از پایان جنگ سرد در ابعاد وسیع و متنوعی کاربرد پیدا کرد، تا آنجایی که بسیاری از صاحب‌نظران علم سیاست، تحولات نظام بین‌الملل را پس از دوران مذکور بر اساس این پارادایم توضیح داده‌اند. در واقع، فروپاشی نظام دو قطبی که معلول جهانی شدن بود به تشدید روند جهانی شدن کمک کرده است. واژه «جهانی شدن» که مرکب از دو کلمه «جهانی» به عنوان پیشوند، دلالت بر شمول و ابعاد آن در مقیاس جهانی داشته و کلمه «شدن» به عنوان پسوند، دلالت بر روندی دارد که همچنان دستخوش دگرگونی و تحول است و هنوز به حد تکامل و نهایی خود نرسیده و هر روز وجه تازه‌ای از ابعاد گوناگون آن مشخص و نمایان می‌گردد. همچنین میزان شمول، فراگیری، تأثیرگذاری و پیچیدگی خاصی که در ذات خود دارد و چند بعدی بودن این فرآیند، ارائه تعریف روشن و اجماع نظر در مورد آن را با دشواری روبه‌رو ساخته است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان تعریف واحدی از جهانی شدن را که مورد اتفاق نظر نظریه‌پردازان این حوزه باشد، مشاهده نمود. فرآیند جهانی شدن علاوه بر افزایش و گسترش دوستی‌ها، همگرایی‌ها و دستیابی به مفاهیم و عناصر مشترک بشری، تشدید تنش‌ها، اختلاف‌ها، نابرابری‌ها، افزایش شکاف فاصله فقیر و غنی و ... به همراه دارد. این در حالی است که پیشرفت‌های صورت گرفته در تکنولوژی‌های ارتباطاتی - اطلاعاتی در عصر جهانی شدن، کیفیت تعاملات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی را دستخوش تحول و دگرگونی اساسی گردانیده و نوعی خود آگاهی از خویش را برای انسان‌ها به همراه داشته است. به گونه‌ای که تحت این شرایط افکار عمومی که از طریق شبکه‌های مجازی و رسانه‌ای ناشی از پیشرفت‌های تکنولوژی‌های ارتباطاتی - اطلاعاتی شکل می‌گیرند، فوق‌العاده نسبت به وقایع و رویدادهای صورت گرفته در هر نقطه از جهان حساس گردیده‌اند. در واقع، به واسطه تراکم زمان، مکان و فضا دیگر نمی‌توان شخص را در یک محیط بسته جغرافیایی تعریف کرد. بنابراین جهانی شدن بیش از آن که آغاز فرآیندها و کنش‌های جدید در جهان باشد، نشانگر آگاهی به این موضوع است که امروزه زندگی اجتماعی را نه در قالب یک نظم محدود و مکان‌مند، بلکه باید در گستره زمان و فضای جهانی شناسایی و بررسی نمود. (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۳۰) در واقع، در چنین فضایی که به شدت مرکزیت‌زدایی^۹ شده و شاهد فشرده‌گی زمان و مکان هستیم،

امکان فضا مند شدن زندگی اجتماعی هموار می شود. بر این اساس جهانی شدن را می توان چنین تعریف نمود: مفهوم جهانی شدن هم به در هم فشردن جهان و هم به تراکم آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل دلالت دارد. (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۵) به نظر می رسد، آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل، محوری ترین موضوع در شناخت ابعاد و تأثیراتی که فرآیندهای جهانی شدن در زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسانها بر جای می گذارد، باشد. آگاهی از شناخت جهان به عنوان کل، افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابل فراتر از دولت ها و در نتیجه جوامع را باعث می شود. بنابراین جهانی شدن به عنوان فرآیندی اجتماعی که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است را از بین می برد و مردم را به طور فزاینده از کاهش این قید و بند آگاه می سازد، معنا و مفهوم می یابد. (واترز، ۱۳۷۹: ۱۲) به عبارتی دیگر، جهانی شدن را می توان تشدید روابط اجتماعی تعریف نمود، همان روابطی که موقعیت های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می دهد که هر رویداد محلی، تحت تأثیر رویدادهای دیگری که کیلومترها با آن فاصله دارد، شکل می گیرد و برعکس. (گیدنز، ۱۳۸۰: ۷۷) البته باید توجه داشت، نکته مهم در این آگاهی به دست آمده از جهان به عنوان یک کل با توجه به تشدید روابط اجتماعی بین افراد جوامع و خارج از حیطه مسئولیت و قدرت دولت ها را در بر می گیرد، شناخت و توجه به نقش انسان، جایگاه او در محیط پیرامونی آن و حقوقی که به سبب انسان بودن از آن باید برخوردار باشد، است. موضوعی که از آن با نام جهانی شدن حقوق بشر یاد می شود. به گونه ای که تسریع فرآیند جهانی شدن فرهنگ حقوق بشر را فراهم آورده است.

تحول مفهوم حقوق بشر در روابط بین الملل

حقوق بشر از جمله مفاهیمی است که ریشه در خلقت بشری داشته و به انحای مختلف در تمامی ادیان الهی به آن اشاره شده است و تاریخ حقوق بشر بخشی از تاریخ فلسفه، مذهب و اندیشه های سیاسی را تشکیل داده است. حقوق بشر به معنای حقوقی که شخص از این حیث که انسان است از آن برخوردار می باشد، همواره در اندیشه بشر در دوران مختلف وجود داشته است. این حقوق از جمله قواعد حقوق طبیعی است که در چارچوب اصول کلی حقوق ذاتی محسوب شده و در نتیجه فراتر از اراده حاکمان، اصول قهری و لایتغیر، عام و فراگیری است که مشمول مرور زمان نمی گردد و لازمه حیات فردی و اجتماعی می باشد. (مولائی، ۱۳۷۹: ۱۲۴) هنگامی که به بسیاری از متون

باستان رجوع نمائیم، خواهیم دید که به انسان به مثابه موجودی که ذاتاً دارای حقوق انکار ناپذیر است، نگریسته شده است. در یونان باستان، در اندیشه رواقیون^{۱۱} می‌توان دید که انسان به عنوان موجودی کاملاً محق در نظر گرفته شده است. موجودی که محصور در مذاهب و عقاید و مرزها و جوامع خاصی نمی‌باشد و به واسطه انسان بودنش دارای ارزش می‌باشد. وقتی به کتیبه‌ها و متون ایران باستان هم نگریسته شود، چنین نگاهی مبتنی بر یک نگرش حقوق بشری یافت خواهد شد. برخی معتقدند در منشوری که از کوروش کبیر^{۱۲} در بابل به یادگار مانده یک نوع نگرش خاص حقوق بشری نهفته است. این نگاه را همین طور می‌توان در قوانین حمورابی^{۱۳} نیز مشاهده نمود. در بسیاری از ادیان مفاهیم مربوط به حقوق بشری مطرح شده است که به طور مشخص و بارز می‌توان از تعالیم مسیحیت و اسلام نام برد. اما باید توجه داشت، این اندیشه حقوق بشری به دلیل شرایط تاریخی اجازه ظهور و بروز و تبدیل شدن به یک جریان و نظام اجتماعی را نداشته است. در حقیقت و به طور مشخص می‌توان گفت که مدرنیسم از قرن پانزدهم میلادی به بعد بسترهای اجتماعی و تاریخی لازم را برای پیدایش حقوق بشر به عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی فراهم ساخت. به همین دلیل اندیشه‌هایی که در این دوران به وجود آمدند امکان این را داشتند تا خود را در قالب انقلاب‌های اجتماعی، رفرم‌ها و شکل‌گیری نظام‌های سیاسی سازماندهی نمایند. بنابراین، اگر مدرنیسم را از منظر اندیشگی محض نگاه کنیم مطمئناً تنها عامل پیدایش حقوق بشر نخواهد بود، ولی اگر به آن به عنوان یک واقعیت تاریخی بنگریم، مسأله فرق می‌کند و باید گفت که تنها در دوران‌های مدرن است که حقوق بشر، امکان ظهور و بروز یافته است. (سلیمی، ۱۳۸۲: ۱۶) جنگ‌های استقلال در آمریکا و انقلاب فرانسه سرآغاز پیروزی و استقرار رسمی مفاهیم و مبانی حقوق بشر به شمار می‌آیند. قبل از وقایع دهه‌های پایانی قرن هیجدهم در آمریکا و فرانسه، اندیشه حقوق بشری در نزد متفکران عصر روشنگری با ژرفای فراوانی مطرح گردیده بود، اما برای نخستین بار در آمریکا و فرانسه به عنوان درخواست‌های رسمی مردم به صورت قانون و اعلامیه‌های ماندگار تثبیت شد. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۲۹۷) به عبارتی، فرهنگ حقوق بشری که از پیروزی انقلاب فرانسه به بعد، به طور تدریجی بعدی جهانی یافته بود، در اندیشه‌ها و سرزمین‌های مختلف رسوخ پیدا نمود. اما در عرصه نهادهای بین‌المللی و حتی حقوق بین‌الملل این مفهوم از اواسط قرن نوزدهم به بعد مورد توجه مجامع و نهادهای بین‌المللی قرار گرفت و در نهایت در میانه قرن بیستم به یک اندیشه پایه‌ای و ارزش رفتاری تبدیل گردید. مهمترین زمینه نهادینه شدن مفاهیم حقوق بشر در عرصه

جهانی و نیز تبدیل این مفاهیم به رویه‌های بین‌المللی، از زمان تأسیس سازمان ملل متحد به وجود آمد. اصولاً سنگ بنای سازمان ملل بر اساس پذیرش مفهوم حقوق بشر بنا نهاده شده است. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۳۵۸-۳۵۷) در مقدمه منشور ملل متحد سخن از حقوق بنیادین انسان‌ها و لزوم احترام به این حقوق، به میان آمده است و در ماده ۱ منشور، این حقوق به عنوان یکی از مهمترین اهداف سازمان ملل متحد به قرار زیر بیان گردیده است: (کلیبار، ۱۳۷۱: ۷۲۵)

«حصول همکاری بین‌الملل در حل مسائل بین‌المللی که دارای جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا بشردوستانه است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان، یا مذهب.»

با پیدایش سازمان ملل، کلیه کشورهای جهان در قالب یک سازمان بین‌المللی گرد هم آمده و متعهد به اجرای حقوق بشر گردیدند. بنابراین نفس وجود سازمان ملل و عضویت تمامی ملت‌های جهان در آن، جهانی‌شدن مفاهیم و فرهنگ حقوق بشر فراهم خواهد ساخت. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۳۵۸) با آغاز فعالیت سازمان ملل متحد، تعداد زیادی از توافقنامه‌های بین‌المللی حقوق بشر، حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را به تفضیل ارائه و توضیح دادند. کمیسیون‌های حقوق بشر و نظام‌های کنترلی برای اعمال و اجرای این اسناد ایجاد گردیدند، از جمله معاهدات در خصوص نسل‌کشی (ژنوساید)، تبعیض نژادی^۳، حقوق زنان^۴، شکنجه^۵ و چانه زنی دسته جمعی^۶ مورد بحث و گفتگو قرار گرفتند. کمیسیون حقوق بشر ملل متحد^۷ که به شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد^۸ گزارش می‌داد، به فاصله کوتاهی پس از آغاز کار سازمان ملل متحد ایجاد شد. این کمیسیون اعلامیه جهانی حقوق بشر^۹ ۱۹۴۸ را تهیه کرد و فعالانه در سازمان‌دهی میثاق‌های بین‌المللی شرکت نمود. اعلامیه جهانی حقوق بشر به لحاظ حقوقی برای دولت‌ها لازم‌الاجرا نمی‌باشد؛ با این حال، اعلامیه مزبور که به عنوان یک راهنمای معتبر جهت تفسیر منشور ملل متحد به کار برده می‌شود، بیانگر احساس جامعه بین‌المللی است. همچنین جهت تعیین معیارهای بین‌المللی و به منظور اجرای حقوق بشر دو معاهده - میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی^{۱۰}، و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^{۱۱} - مورد مذاکره قرار گرفتند. این معاهدات که بعد از نزدیک به بیست سال مذاکره مستمر و پرهیجان، برای امضاء گشوده شدند، در ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ توسط مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید جنبه حقوقی و الزام آور داشته و از مرحله توصیه و اعلامیه فراتر بودند. نخستین پیمان، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی بود که در آن مفاهیم مورد نظر کشورهای در حال توسعه گنجانیده شده بود. بر اساس مفاهیم پایه این میثاق مشخص شد که حقوق بشر تنها به معنای حقوق افراد انسانی نیست، بلکه حقوق کشورهای در حال توسعه برای برخورداری از رفاه، تأمین اجتماعی و تعلیم و تربیت و دانش را نیز شامل می‌شود. (همان: ۳۶۰) این میثاق، چندین حق اقتصادی مهم را به رسمیت می‌شناسد از جمله: حق کار، حق دستمزد منصفانه، حق ایمنی شرایط کار، حق تشکیل و ملحق شدن به اتحادیه‌ها و حق اعتصاب، و از کار مادران قبل و بعد از زایمان نیز حمایت ویژه به عمل آورده است. میثاق مزبور همچنین، حقوق اجتماعی‌ای نظیر: حق تغذیه، مسکن و آموزش را نیز دربر می‌گیرد. در عین حال حقوق فرهنگی، حق مشارکت در حیات فرهنگی یک اجتماع و حق برخورداری از پیشرفت‌های علمی را شامل می‌گردد. (اس پیس، ۱۳۸۱: ۸۲) پیمان دوم، میثاق حقوق مدنی و سیاسی است که در آن حق تعیین سرنوشت به عنوان اصلی‌ترین عنصر، نه تنها افراد انسانی، بلکه ملت‌های مختلف را در بر می‌گیرد که در آن حق دارند سرنوشت خود را تعیین کنند و هر اقدامی در جهت مخدوش کردن آن، تعرض به حقوق بشر به شمار می‌آید. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۳۶۰) میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی حق حیات، آزادی، آزادی حرکت، تساوی در برابر قانون و پیش فرض برائت را به رسمیت شناخته است. میثاق مزبور همچنین، حقوق همکاری و نیز آزادی مذهبی و وجدان را مورد تأکید قرار داده است. این میثاق، حق انتخابات آزاد، حق رأی جهانی و حق بهره‌برداری از خدمات عمومی را بیان می‌دارد. از دهه ۱۹۶۰ به بعد که ابعاد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حقوق بشر مطرح شد، انعکاس آن را می‌توانیم در اعلامیه‌های منطقه‌ای مانند منشور آفریقا در ۱۹۸۶ در زمینه حقوق انسانی مشاهده نماییم. در این اعلامیه حق توسعه^{۲۲} که جزء حقوق اولیه و مهم انسانی تلقی گردید که در مراحل بعد به عنوان حقوق همبستگی^{۲۳} خوانده شد. حقوق همبستگی، مجموع حق‌هایی در برمی‌گیرد که در صدد ایجاد یا تقویت همبستگی در جامعه بین‌المللی هستند.

باید توجه داشت سازمان ملل متحد، همواره حقوق بشر را در کنار توسعه، صلح و امنیت به عنوان پایه‌های فعالیت و عملکردی خود مورد توجه و تأکید قرار داده است، به گونه‌ای که جهت جلوگیری از روند به انزوا کشیده شدن سازمان ملل متحد در چالش‌های مهم بین‌المللی برخاسته از نقض حقوق بشر در سطح جهان، پس از پایان جنگ سرد تلاش نمود تا در گزارشی که توسط کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد در مارس ۲۰۰۵ به مجمع عمومی سازمان ملل متحد تحت عنوان «با آزادی بیشتر:

به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشر» ارائه گردید، با نقد عملکرد گذشته کمیسیون حقوق بشر^{۲۴}، ارتقای آن را به شورای حقوق بشر^{۲۵} به عنوان یکی از ارکان سازمان ملل متحد در کنار «شورای امنیت^{۲۶}» و «شورای اقتصادی و اجتماعی» مورد توصیه و تأکید قرار داد. پیشنهادی که پس از تغییرات و اصلاحات پس از تصویب در اجلاس سران فوریه ۲۰۰۵، در نهایت در ۱۵ مارس ۲۰۰۶ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید و پس از برگزاری نهمین دوره انتخاب اعضا در ۹ مه ۲۰۰۶، شورای حقوق بشر به طور رسمی در تاریخ ۱۹ ژوئن ۲۰۰۶ کار خود را به عنوان رکن فرعی مجمع عمومی سازمان ملل متحد^{۲۷} آغاز نمود. همچنین تصویب «اصل مسئولیت حمایت^{۲۸}» در اجلاس سران فوریه ۲۰۰۵ سازمان ملل متحد که پذیرش شفاف و بدون ابهام تمام اعضای ملل متحد دارای مسئولیت بین‌المللی جمعی برای حمایت مردم در برابر نسل‌کشی، جرایم جنگی، پاکسازی قومی و جرایم علیه بشریت، و تمایل به اقدام جمعی به موقع و با اراده برای این مقصود از طریق شورای امنیت، هنگامی که شیوه‌های صلح‌آمیز ناکافی هستند و مقامات دولتی آشکارا از اجرای آن به خاطر ناتوانی یا سوء نیت باز می‌مانند را در برمی‌گیرد. از دیگر دستاوردهای سازمان ملل متحد پس از جنگ سرد می‌توان به تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی^{۲۹} پس از فجایع انسانی صورت گرفته در بوسنی و رواندا که در ارتباط با سازمان ملل متحد می‌باشد، در عصر جهانی شدن اشاره نمود.

به طور کلی، توسعه نسلی اندیشه حقوق بشر در روابط بین‌الملل را می‌توان در چهار نسل تقسیم‌بندی نمود:

- نسل اول حقوق بشر، شامل حقوق با ماهیت سیاسی و مدنی.
- نسل دوم حقوق بشر، حقوق را به حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی تسری داد که از قبل در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ۱۹۶۶ به رسمیت شناخته شده بود.

- نسل سوم حقوق بشر شامل حقوق با ویژگی جمعی، که از آن با نام حقوق همبستگی نام برده می‌شود و شامل: حق بر توسعه، حق بر صلح و حق بر محیط زیست سالم می‌باشد.

- نسل چهارم، حقوق اخلاق زیستی می‌باشد که در اثر پیشرفت‌های صورت گرفته در علم و تکنولوژی پدیدار گشته و مجموعه حقوقی را شامل می‌شود که هدف از آن دفاع از حیثیت و کرامت انسانی در مقابل سوءاستفاده‌های علمی است.

جهانی شدن حقوق بشر^{۲۰}

موضوع حقوق بشر و توجه به کرامت و حیثیت ذاتی یکایک انسان‌ها یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد توجه در سیاست بین‌الملل در عصر جهانی شدن است. اعتقاد به وجود یک رشته حقوق طبیعی و اولیه برای تمامی انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، زبان، رنگ، جنسیت و ... در فرآیند جهانی شدن امروزه حد و مرزهای ملی را در نوردیده و به صورت قواعد بنیادین حقوق بشر^{۳۱} جلوه‌گر شده است و در حال تدوین، هنجارسازی و ضابطه‌مند شدن می‌باشد. شاید بتوان گفت معنا و مفهوم جهانی شدن همان‌طور که در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تجلی یافته، در عرصه حقوق بشر نیز در حال شکل‌گیری است؛ به گونه‌ای که حقوق بشر در فرآیند جهانی شدن، باعث ایجاد اختلافات مهمی شده است. این در حالی است که هیچکس مخالف حقوق بشر نیست، اما اختلافات شدیدی راجع به تعریف و اجرای آن وجود دارد. حقوق بشر در عصر حاضر به موضوعی اختلافی و بحث‌انگیز تبدیل شده است، چرا که اصل عدم مداخله در امور کشورها و به تبع آن اصل حاکمیت را به چالش کشیده و حتی زمینه‌های مداخله بین‌المللی را نیز فراهم آورده است. اگر در عصر مدرن، یعنی دوران شکل‌گیری دولت ملی اجرای مفاد حقوق بشر که در صلاحیت دولت‌ها بود و نظم بین‌المللی بر مبنای دولت-ملت تعریف می‌گردید و حقوق بین‌الملل از موقعیت جهانشمول امروزی برخوردار نبود، به گونه‌ای که پایین بودن سطح ارتباطات عملاً دولت‌ها را به طور سنتی از یکدیگر جدا ساخته بود و بخش عمده‌ای از حقوق بشر را به صورت یک مسأله امنیتی در آورده بود. (قوام، ۱۳۸۰: ۶۸۴) در نگرش پست مدرنیستی^{۳۲}، یک نگرش ثابت به حقوق بشر را نمی‌توان مشاهده نمود، زیرا در پست مدرنیسم^{۳۳} اصول ثابت معین و مشخصی وجود ندارد و در اصل یکی از مبانی پست مدرنیسم این است که اصول و تعاریف ثابتی را ارائه ندهد. بر این اساس نمی‌توان گفت برداشت پست مدرنیسم از حقوق بشر این است و لاغیر. به طور کلی دوران پست مدرنیسم دوران تکان است، دوران خانه‌تکانی است، در این دوران اندیشه حقوق بشر به نوعی خودش را از بند حصارهایی که در دوران مدرن برایش ایجاد شده است، رها می‌سازد. یعنی، در نگرشی پست مدرنیسم به حقوق بشر، بیش از هر چیز، نقد برداشت یوروستریکی^{۳۴} (نگرشی که حقوق بشر را ترجمان و تجلی میراث فرهنگ اروپا و غرب می‌داند و در برداشت و اجرای حقوق بشر معتقد به وجود یک تسلط فرهنگ اروپا محوری است) از حقوق بشر، نقد استفاده ابزاری از حقوق بشر و نقد محصور کردن حقوق بشر در چارچوب حاکمیتهای ملی را می‌توان مشاهده نمود. (سلیمی، ۱۳۸۲: ۱۶)

در واقع، با فروپاشی تدریجی مدرنیته شاهد ظهور مفاهیم جدیدی از رابطه میان شهروند و حقوق بشر هستیم. این تحول که مدیون نقد پست مدرن از خویشتن است باعث گردید تا حقوق بشر حالت انتزاعی خود را از دست بدهد، بنابراین در عمل به صورت ملموس‌تری قابل درک گردد. بارزترین نمود این وضع را می‌توان در ظهور نوعی کثرت‌گرایی قانونی و تأثیر متقابل حقوق ملی و بین‌المللی مشاهده نمود. به موازات این تحولات، تعارضات جدیدی را میان اصل انتزاعی برابری مشاهده می‌کنیم، که خود در جوامع چند فرهنگی در شرایط طرح شهروندی جهانی در فرآیند جهانی شدن چالش‌های جدی را به وجود آورده است. (میلر، ۱۳۸۱: ۱۲۷) اصولاً از دوران عصر روشنگری، فرد صاحب دو موقعیت قابل تعریف از نظر قانونی، یعنی به صورت شهروند و نیز به عنوان انسان گردید. با شکل‌گیری دولت-ملت و تصلب مرزبندی‌های جغرافیایی و فیزیکی و نیز تقویت ناسیونالیسم، این دو گفتمان به طور چشم‌گیری از یکدیگر دور گردیدند و از هم جدا شدند. این چنین تمایزی میان حقوق بشر و حقوق شهروندی به موازات جدایی میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل صورت پذیرفت. هر فردی صرفاً از این حیث که انسان است، مستحق برخورداری از حقوق خود است. بر این اساس، اگر چه افراد تابع دسته وسیعی از تعهدات سیاسی و اجتماعی هستند، اما حقوق بشر مجموعه‌ای غیر قابل سلب از کالاها، خدمات و فرصت‌های فردی را معین و مشخص می‌کند که دولت و اجتماع در شرایط اوضاع و احوال عادی موظف به رعایت و اجرای آنها هستند. چون این حقوق ذاتی افراد در وهله اول بر منافع جامعه و دولت اولویت دارد، حقوق بشر حد شمول مشروعیت اقدام دولت را محدود می‌کند. از منظر حقوق بشر، مشروعیت هر دولتی تابعی از میزان رعایت^{۳۵}، حمایت^{۳۶}، و تحقق^{۳۷} حقوق شهروندان^{۳۸} خود می‌باشد. از این رو اعلامیه جهانی حقوق بشر خود را معیار مشترک جهانی جهت دستیابی همه ملل به حقوق انسانی اعلام می‌کند. (دانلی، ۱۳۸۱: ۵۵) بر این اساس، مسأله‌ای که در عصر جهانی شدن به وجود می‌آید تعارضات میان موارد مطرح شده حقوق بشری به طور عام و تسری آن به واحدهای ملی جداگانه در چارچوب دولت‌های سرزمینی به صورت خاص می‌باشد؛ به گونه‌ای که میان برخورداری از حقوق شهروندی قابل تعریف در چارچوب واحد سیاسی خاص و جنبه‌های عام‌گرایانه حقوق بشر تناقضاتی را مشاهده می‌کنیم. (قوام، ۱۳۸۰: ۶۸۲-۶۸۱) این در حالی است که شهروندان از آنچه تأثیر می‌پذیرند و الهام می‌گیرند دیگر محصور به دولت در چارچوب مرزهایش نیست، بلکه هویت و رفتار انسانی در فضا و محیطی فرا دولتی شکل می‌گیرد و تعاملات انسانی برگرفته از

مسائلی انسانی و جهانی خواهد بود. (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۱: ۲۲) بنابراین، آثار جهانی شدن در سطح شهروندان می‌تواند مهارت‌ها و توانمندی‌های تحلیلی آنها را برای پاسخگوتر ساختن قدرت سیاسی در کل جهان به ویژه در بحث حقوق بشر افزایش دهد. شهروند جهانی^{۳۹} که در بستر مشترکات انسانی، احساسات، عواطف، نیازها و غرایز معنا و تحقق می‌یابد، به مانند ابزاری است برگرفته از اندیشه مسؤلیت‌پذیری، پاسخگو بودن دولت؛ اما لزوماً بیانگر نفع ملی و حاکمیت دولت نیست، بلکه نشان‌دهنده تغییر اساسی و شگرف در مفهوم حاکمیت می‌باشد. بر این اساس، همکاری دولت‌ها برای حل مشکلات و معضلات مشترک اهمیت عینی بیشتری می‌یابد و از قبل آن، اهمیت مرزهای سرزمینی بین کشورها، در پرتو رشد روندهای بین‌المللی شدن و جهانی شدن رو به افول می‌گراید. (همان، ۲۱) نهادینه شدن شهروندی جهانی می‌تواند چارچوبی برای توافق روی برخی اولویت‌های اساسی حقوق بشری و نیز جلوگیری از قطبی شدن اقتصادی که امروزه امنیت جهانی را تهدید می‌کند، باشد. باید توجه داشت شهروندی جهانی به هیچ وجه تحقق نیافته، ولیکن صرف امکان اعطای مضمون مربوط به این تفکر و تلقی آن به عنوان یک پروژه‌رهای بخش در جهانی شدن حقوق بشر مهم می‌باشد. اگر زمانی حکومت‌ها، با کسانی که در حوزه صلاحیتشان زندگی می‌کردند با این ادعا که حقوق بشر در صلاحیت داخلی آنهاست و هر دولت به تنهایی مسؤول آن است، هرگونه می‌خواستند رفتار می‌نمودند. اما واقعیت امر در عصر جهانی شدن این است که مداخله جهت حمایت از حقوق بشر از اقدامات سازمان ملل یا اقدامات بازیگران خاص فراتر رفته است. در فرآیند جهانی شدن در حوزه‌های مختلف، به ویژه در حوزه رعایت حقوق بشر، شاهد شکل‌گیری هنجارهای جهانی با هدف شکل‌گیری کمتر منافع دولت‌ها در حوزه داخلی و بیشتر با توجه به جنبه‌های عرصه عمومی جهانی هستیم که یا شکل گرفته‌اند و یا در حال شکل‌گیری هستند. زیرا توجه به هنجارهای جهانی و در نظر گرفتن آنها در سیاست خارجی بخشی از منافع ملی دولت‌ها در فرآیند جهانی شدن شکل می‌دهد. (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۰۳) بر این اساس، شاید بتوان تحول اساسی را نهادینه شدن این دیدگاه دانست که تک تک افراد بشر از آنجایی که از حقوقی برخوردارند که شایسته انسان است، در مقابل حاکمیت دولت باید از آن حقوق محافظت شود. (واترز، ۱۳۷۹: ۱۵۱-۱۵۰) بنابراین، منطقی می‌نمود که از رهگذر طرح و اهمیت دادن به حقوق اساسی بشری و استناد به کرامت و حیثیت ذاتی بشر، تعهدات و تکالیفی را برای دولت‌ها در نظر گرفت تا آزادی عمل و اقتدار سنتی دولت‌ها تحت‌الشعاع و در چارچوب این تعهدات و تکالیفی

تعریف شود. در واقع، موضوعیت پیدا کردن فرد انسانی در قالب حمایت از حقوق ذاتی‌اش که فراتر از قلمرو سیاسی و اجتماعات ملی ایفای نقش می‌نماید، به ظهور رهیافت‌ها، نگرش‌ها و گرایش‌های حقوقی انسان‌دوستانه در نظام حقوق بین‌المللی منجر خواهد شد که اساساً ناظر بر تغییر و اصلاح در کار ویژه دولت‌ها و تغییر در مفهوم اصل عدم مداخله و به تبع آن اصل حاکمیت است. به عبارتی دیگر، اگر چه افراد تابع دسته وسیعی از تعهدات سیاسی و اجتماعی نسبت به دولت و کشور خود هستند، اما حقوق بشر مجموعه‌ای غیر قابل سلب از کالاها، خدمات و فرصت‌های فردی را معین و مشخص می‌سازد که دولت و اجتماع در شرایط اوضاع و احوال عادی موظف به رعایت و اجرای آنها می‌باشند. از آنجایی که این حقوق ذاتی افراد بر منافع، جامعه و دولت اولویت دارد، حقوق بشر می‌تواند حد شمول مشروعیت اقدام دولت را محدود نماید (دانلی، ۱۳۸۱: ۵۵) و باعث مداخله در امور کشورها گردد. اصولاً در روابط بین‌الملل اجرای حقوق بشر به مداخله در امور داخلی دولت‌ها منجر می‌شود. اگرچه مداخله بدون استثناء جنجال برانگیز است، ولیکن مداخله جهت دفاع از حقوق انسان‌ها یک وظیفه اخلاقی است. اگر حاکمیت به نام مردم، مردم را سرکوب می‌کند و مردم حق سخن ندارند، حاکمیت نباید مانع مداخله انسان دوستانه شود. به عبارت دیگر، استناد به حاکمیت نمی‌تواند توجیه‌کننده سرکوب شهروندان، عدم رعایت حقوق بشر و ممانعت از مداخله بشر دوستانه باشد. (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۰۴) امروزه در فرآیند جهانی‌شدن، حقوق بشر ویژگی خود را از دست داده و خصیصه بین‌المللی پیدا نموده است؛ بر این اساس، دیگر کشورها نمی‌توانند با استناد به داخلی بودن مسائل حقوق بشر از رسیدگی دیگر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به آنها جلوگیری به عمل آورند. با این حال، در خصوص توسل به زور جهت برخورد هنوز ابهاماتی وجود دارد. در این بین، سازمان ملل با همپایه قرار دادن موارد نقض حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، رسیدگی به این قضایا را در صلاحیت شورای امنیت دانسته است. (عباسی اشلقی، ۱۳۸۰: ۸۸) علاوه بر تأثیرات و تحولاتی که مداخلات بشر دوستانه حقوق بشر از فرآیند جهانی‌شدن پذیرفته است، کمرنگ شدن نقش مرزها در این فرآیند به تحولات برون مرزی و سازمان‌های غیردولتی این فرصت و امکان را داده است تا با وارد کردن مسائل برون مرزی به داخل کشور بتوانند با تبدیل این مسائل به مسائل درون مرزی، مسائل جهانی را وارد عرصه سیاستگذاری جوامع خود نمایند. در این بین، افزایش سازمان‌های غیردولتی حقوق بشری با ازدیاد توافقنامه‌های حقوق بشر و نهادهای نظارتی حقوق بشر به نوبه خود در مطرح شدن و شکل‌گیری

فرهنگ حقوق بشر بسیار مؤثر واقع شدند. این سازمان‌ها علاوه بر این که دارای نقش‌هایی مهم در شناسایی و تحقیق در مورد تخلفات حقوق بشر هستند، در اعمال فشار بر حکومت‌ها و سازمان‌های دولتی بین‌المللی جهت انجام تعهداتشان ناظر بر تشویق و حمایت از حقوق بشر نیز مؤثر می‌باشند. در این ارتباط می‌توان به چند سازمان غیردولتی که به طور خاص به موضوع حقوق بشر می‌پردازند، اشاره نمود: عفو بین‌الملل، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، نگهبان (دیده‌بان) حقوق بشر و پزشکان بدون مرز. در حقیقت، رسوخ اندیشه حقوق بشر در قوانین اساسی و سازمان‌های سیاسی - اجتماعی کشورهای مختلف، فرهنگ حقوق بشری را در قوانین اساسی و شکل‌بندی اجتماعی کشورهای گوناگون رسوخ پذیر نموده و بدین طریق جهانی شدن آن را فراهم نموده است. استقبال جامعه بین‌المللی در همه مناطق جهان نسبت به استانداردهای حقوق بشر و غیر قابل انکار بودن همه اصول آن، به ویژه استثناء بردار نبودن ضمانت اجرای حقوقی نظیر: حق حیات، آزادی بیان و اندیشه، منع شکنجه، منع برده‌داری و بندگی، آزادی عقیده و مذهب و ... موجب شده، تا نقض حقوق بشر در قرن بیست و یکم برابر با نقض اصول آمره حقوق بین‌الملل باشد و نقض قواعد آمره مترادف با تهدید صلح و امنیت بین‌الملل. (ذاکریان، ۱۳۷۹: ۱۰۵۴)

در واقع، جهانی شدن حقوق بشر باعث گردیده تا دور جدیدی در عرصه سیاست بین‌الملل شروع شود که در آن مرز بین سیاست مبتنی بر قدرت و سیاست مبتنی بر هنجار کمرنگ گردیده و دولت‌ها و دیگر بازیگران صحنه بین‌المللی به این نتیجه برسند که منافع آنها با رعایت حقوق بشر و دیگر مؤلفه‌های آن بهتر تأمین می‌شود تا با استفاده صرف از توانمندی‌های نظامی. بر این اساس، شاهد آن هستیم که حمایت از حقوق بشر در نظام بین‌الملل پس از گذشت بیش از پنجاه سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر از اهمیت و اولویت درجه اول سیاست بین‌الملل برخوردار گردیده است و از جایگاه درجه دوم در سیاست بین‌الملل، به جایگاه درجه اول ارتقا پیدا نماید. یکی از عوامل اصلی این وضعیت را می‌توان تبدیل قواعد حقوق بشر به عرف بین‌الملل و در نهایت، آمره شدن آن قواعد دانست. (ذاکریان، ۱۳۷۹: ۱۰۵۱) اگرچه اختلافات ناظر در اجرای حقوق بشر در روابط بین‌الملل به عنوان یک موضوع اختلاف‌زا همچنان باقی مانده است، اما از آنجایی که در عصر جهانی شدن، هسته اصلی جهان شمولی فرهنگ نوین و جهانی شدن آن، اندیشه حقوق بشری است و اندیشه حقوق بشر، مبنای اصلی فرهنگ نوین می‌باشد، با جهانی شدن آن، فرهنگ جدید نیز جهانی می‌شود. (سلیمی، ۱۳۷۹: ۲۹۶)

بنابراین، جهانی‌شدن حقوق بشر توانسته با توجه به فلسفه وجودی و هدف غایی اصول حقوق بشر که احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان می‌باشد، خود را به عنوان ویژگی دائم و پایدار سیاست جهانی برای قرن ۲۱ مطرح سازد. در نتیجه می‌توان تأثیرات و تحولات جهانی‌شدن حقوق بشر را در شعار رسمی کمیسر عالی وقت حقوق بشر سازمان ملل متحد، خانم مری رایبسون^{۴۰} در پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۸، خلاصه نمود: (Robison, 1998: 6) «همه حقوق بشر، برای همه.»

جهانی‌شدن حقوق بشر و اصل عدم مداخله

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل است که مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت‌ها می‌باشد. به طوری که مبنا و شالوده اصل عدم مداخله را باید در اصول حاکمیت، تساوی کشورها و عناصر به وجود آورنده نظم حقوقی بین‌المللی جستجو نمود. از آنجایی که اصل حاکمیت به معنی استقلال و آزادی کشورها از هر گونه سلطه خارجی در تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی خویش و تساوی کشورها بر طبق قانون در نظام بین‌الملل می‌باشد، اصل عدم مداخله تکلیفی بر دولت‌ها برای خودداری از دخالت در امور داخلی یکدیگر تحمیل می‌کند و به اموری که در حوزه صلاحیت داخلی دولت‌هاست و نظام روابط و تعهدات بین‌المللی انسجام می‌بخشد، به گونه‌ای که تعهد متقابل عدم مداخله در امور داخلی، هم حاکمیت سرزمینی و هم صلاحیت داخلی دولت‌ها را تأمین می‌کند. (ج.وایس، ۱۳۸۷: ۴۳) بنابراین، از آنجایی که اصل عدم مداخله و حاکمیت به یکدیگر وابسته و مکمل یکدیگر هستند، اصل عدم مداخله را نمی‌توان بدون توجه به اصل حاکمیت مورد دقت نظر و مذاقه قرار داد. در نظام سنتی بین‌المللی، حاکمیت مطلق دولت‌ها بر اتباع و شهروندان در بعد داخلی و استقلال عمل در روابط خارجی، حق انحصاری و جهانی دولت‌ها محسوب می‌گردید. در واقع، نظریه حاکمیت از دو ویژگی عمده در آن دوره برخوردار بود: نخست اینکه بین حاکمیت داخلی و حاکمیت خارجی قائل به تمایز بود. دوم، هم در بعد داخلی و هم در بعد خارجی، حاکمیت به موجود بودن یک مرجع عالی قانونگذاری تأکید داشت. (اکسفورد، ۱۳۷۸: ۱۸۵) این مفهوم به لحاظ پذیرش و قدرت تاریخی، در منشور ملل متحد نیز به رسمیت شناخته شده است. از این رو، دو اصل عدم مداخله و احترام به حاکمیت دولت‌ها از ارکان و مبانی نظام بین‌الملل و به تبع حقوق حاکم بر آن تلقی می‌شد. به گونه‌ای که سازمان ملل متحد که بر مبنای اصل تساوی حاکمیت همه اعضای

خود تشکیل شده است، در منشور خود بر حق حاکمیت دولت‌ها تأکید می‌نماید و آن را جزء در موارد تصریح شده در فصل هفتم غیرقابل نقض بیان می‌کند. طبق بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، همه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور و به کارگیری زور بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مغایرت داشته باشد، خودداری خواهند نمود. اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نیز در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد صراحتاً مداخله سازمان ملل متحد را در امور داخلی دولت‌ها را منع می‌نماید و چنین بیان می‌دارد: «هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی کشورها قرار دارد، دخالت نمایند و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین مسائلی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش بینی شده در فصل هفتم منشور لطمه ای وارد نخواهد آورد.» (کلییار، ۱۳۷۱: ۷۲۶-۷۲۵) البته باید توجه داشت این اصل اساسی که بر روابط میان ارکان سازمان ملل و کشورهای عضو آن حاکم است به یک استثنای مهم اشاره دارد، آنجایی که در ادامه بند مذکور چنین بیان می‌دارد: «این اصل به اجرای اقدامات قهر آمیز و پیش بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد ساخت.» اشاره به چنین استثنایی، بر این فرض استوار است که شورای امنیت بر طبق ماده ۳۹، صلاحیت اتخاذ تصمیم در مورد مداخله را دارا می‌باشد. (عباسی اشلقی، ۱۳۸۰: ۸۳) این در حالی است که جهانی شدن در روند حرکتی خود بسیاری از الگوهای رفتاری و مفاهیم روابط بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده و دستخوش تغییر و تحول نموده است؛ در این بین مفهوم حاکمیت نیز نمی‌تواند از این امر مستثنی باشد. در واقع، از یک سو، پیشرفت‌های تکنولوژی‌های ارتباطاتی - اطلاعاتی و فضای پس از جنگ سرد، این امکان را به وجود آورد تا آن دسته از منشور سازمان ملل متحد که می‌توانست حاکمیت دولت‌ها را با چالش روبه‌رو سازد، توان اجرایی پیدا نموده و از سویی دیگر، توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل ضمن افزایش اختیارات سازمان ملل متحد، زمینه مداخله در امور دولت‌ها و محدود شدن بیشتر حاکمیت دولت‌ها فراهم آورده است. بر این اساس، نظم جهانی جدید پس از جنگ سرد، مداخله در امور یک دولت مستقل و تخطی از اصل حاکمیت دولت به نام بشریت، حقوق بشر یا جنگ عادلانه تضمین می‌نماید. این میزان تغییر در ایستارهای موجود درباره قواعد سازمان دهنده جامعه بین‌المللی را می‌توان بر اساس بیانیه دبیر کل وقت سازمان ملل متحد، دکتر پطروس گالی در ژوئن ۱۹۹۲ ارزیابی نمود. بر اساس مفاد این بیانیه در مواردی که جنگ

داخلی، قحطی یا سایر مشکلات بشردوستانه قوی‌تر از احترام به حاکمیت ملت‌ها باشد، دیگر بر خلاف گذشته، رضایت به اقدامات حفظ صلح یا بشردوستانه سازمان ملل متحد مانعی بنیادی محسوب نخواهد شد. (اکسفورد، ۱۳۷۸: ۱۸۸-۱۸۷) بر این اساس، از آنجایی که اصل عدم مداخله و حاکمیت نمی‌تواند توجیه‌کننده سرکوب شهروندان و عدم رعایت حقوق بشر و پناهگاهی برای نقض داخلی حقوق بشر باشد، دیگر نمی‌توان برای جلوگیری از مداخله جهت دفاع از حقوق انسان‌ها به این اصول استناد نمود. به قول خاویز پرز دکوئیاری^{۴۱} دبیرکل وقت سازمان ملل متحد: «اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند به عنوان مانعی باشد که در پشت آن، دولت‌ها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند.» (Pease- Forsyth, 1993: 308) همچنین، از سویی دیگر، ناتوانی جامعه بین‌المللی علی‌رغم پاسداری از حقوق بشر در دوران پس از جنگ سرد در شمال عراق، سومالی، لیبیا و ... در پاسخگویی به هنگام و مؤثر به جنایات وحشتناک ۱۹۹۴ در روندا و کشتار جمعی ۱۹۹۵ در سربرنیتسا، ناکارآبی سیستم واکنشی سازمان ملل را در پاسداری عملی از حقوق اولیه انسان‌ها نمایان ساخت. در نتیجه اصل «مسئولیت حمایت»، که توسط کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت تهیه گردیده بود و از گزارشی تحت همین نام نشأت می‌گرفت وارد عرصه روابط بین‌الملل و ادبیات حقوق بین‌الملل شد و در آن پارادایم امنیت انسانی^{۴۲} را در برابر امنیت ملی و حتی شاید بتوان مدعی شد، امنیت بین‌المللی را در معنای سنتی و مضیق آن، که چیزی بیش از امنیت دولت‌ها نیست، از اولویت بیشتری برخوردار می‌سازد. (یاقوتی، ۱۳۹۱: ۵۰) در واقع، آنچه در اندیشه‌ی مسئولیت اهمیت دارد حمایت از انسان‌های گرفتار در مصیبت و رنج می‌باشد. از آنجایی که دولت‌ها مسئولیت اولیه‌ی حمایت از شهروندان خود را در مقابل فاجعه‌های زائیده دست بشر بر عهده دارند، زمانی که دولتی از مسئولیت خود به خاطر ناتوانی یا سوءنیت شانه خالی کند؛ مسئولیت به جامعه‌گسترده‌تر بین‌المللی، سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی مانند اتحادیه‌ی افریقا یا سازمان ملل متحد و به حکومت‌ها و مردم سایر کشورها انتقال می‌یابد. به عبارتی دیگر، مسئله این نیست که همه کشورها دارای حق مداخله بشردوستانه هستند، بلکه هر مرد و زن و کودک در معرض تهدید و هراس از خشونت گسترده، این حق را دارند تا مورد حمایت و نهایتاً نجات توسط مسئول بین‌المللی قرار گیرند. (ج.وایس، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۲) بر این اساس مداخله بشردوستانه، مداخله‌ای است که در راه حمایت از حقوق بشر اساسی بشر صورت می‌گیرد. این حقوق امروزه به عنوان اموری که دیگر در صلاحیت داخلی هیچ دولتی نیست، شناخته شده است. مداخله بشر

دوستانه را می‌توان، اقدام قهریه و اجباری توسط یک یا چند دولت، با استفاده از نیروهای مسلح در کشور دیگر، بدون رضایت مقامات آن کشور و با هدف جلوگیری از رنج یا کشتار گسترده ساکنانش، تعریف نمود. (ج. وایس، ۱۳۸۷: ۲۸) به عبارتی دیگر، مداخله بشردوستانه به مداخله اقتدارآمیز در امور داخلی دولت برخوردار از حاکمیت برای تضمین و اجرای حقوق بشر اشاره دارد. مداخله اقتدارآمیزی که هم می‌تواند اقدامات غیرقهری و هم اقدامات قهری را شامل شود. اقدامات غیرقهری، اقداماتی همچون مجازات‌های اقتصادی، قطع کمک و تأمین مالی احزاب مخالف را در برمی‌گیرد و اقدامات قهری به استفاده از واحدهای نظامی در حوزه صلاحیت سرزمینی دولت هدف، بدون رضایت حکومت آن اشاره می‌نماید. با این حال، در خصوص توسل به زور هنوز ابهاماتی وجود دارد. به طور کلی اختلافات در مورد موضوع مداخله بشردوستانه، حول یک مسأله اساسی دور می‌زند، چه زمانی سازمان‌های بین‌المللی مجاز به نادیده گرفتن حاکمیت دولت جهت ارائه یا حمایت از حقوق بشر به رسمیت شناخته شده بین‌المللی هستند. در مورد مداخله بشردوستانه به منظور حمایت از حقوق بشر دو نظریه عمده مطرح است: (عباسی اشلقی، ۱۳۸۱: ۹۳) طبق نظریه نخست، در همه موارد دخالت قهرآمیز در امور کشور دیگر اگر با هدف حمایت از حقوق بشر به خطر افتاده باشد، می‌توان از حقوق بشردوستانه سخن گفت. اما بیشتر علمای حقوق بین‌الملل از نظریه دیگر حمایت نموده‌اند که بر اساس آن، نقض جدی حقوق اساسی بشر، شرط حاکم برای مداخله بشردوستانه محسوب می‌شود. بنابراین، در اغلب تعاریفی که از مداخله بشردوستانه ارائه می‌شود به نقض عمده وسیع یا مداوم حقوق اولیه یا اساسی بشر اشاره می‌گردد. در این بین، سازمان ملل ضمن یکسان دانستن نقض حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، رسیدگی به این قضایا را تنها در صلاحیت شورای امنیت می‌داند. البته در خصوص مقبولیت یا ممنوعیت توسل به زور برای مقاصد بشر دوستانه پس از تصویب منشور ملل متحد، دو نظر متفاوت وجود دارد: (عباسی اشلقی، ۱۳۸۱: ۹۵-۹۴) طبق یک نظریه، مداخله بشر دوستانه بر اساس منشور ملل متحد مجاز شناخته شده است، و طبق نظر دیگر، توسل به زور برای مقاصد بشردوستانه، طبق منشور نوعی توسل به زور می‌باشد و پذیرفتنی نیست. اما علاوه بر این دو طرز تفکر، نظر سومی هم وجود دارد که مداخله بشردوستانه را فقط در چارچوب فصل هفتم و آن هم توسط شورای امنیت مجاز می‌شمرد و معتقد است که شورای امنیت اختیار توسل به زور بر اساس فصل هفتم منشور، بنابر ملاحظات بشردوستانه دارا می‌باشد. از زمان فروپاشی شوروی و آغاز نسل دوم عملیات سازمان ملل به ویژه از

زمان انتشار «طرحی برای صلح»^{۳۳} در سال ۱۹۹۲ توسط دبیر کل وقت سازمان ملل، پطروس گالی، مداخله برای حفظ یا ایجاد صلح در سطح گسترده توسط سازمان ملل، انجام می‌گیرد. هیچ یک از مداخله‌های نسل دوم سازمان ملل متحد بر اساس مطالب منتشر شده توسط آن سازمان بدون دربرداشتن اقداماتی جهت ایجاد، حفظ و پیشبرد حقوق بشر و مکمل آن یعنی توسعه دموکراسی نبوده است. زیرا از زمانی که مسأله رعایت حقوق بشر وارد مرحله اجرایی شد، این واقعیت آشکار گردید که از بین بردن شرایطی که مانع پیشرفت رعایت حقوق بشر و جلوگیری از پایداری کردن حقوق انسان‌هاست، نیازمند همراهی دموکراسی می‌باشد. بنابراین، دموکراسی در داخل مرزها و در سطح جهان شرط لازم برای دفاع از حقوق بشر است. در نتیجه، از طریق دموکراسی مسأله حقوق بشر عمیقاً با مشروعیت دولت‌ها پیوند برقرار می‌نماید. (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۹۹) چنانکه در اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق بشر وین ۱۹۹۲ نیز بر این امر تأکید شده که دموکراسی، توسعه، رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به هم وابسته و لازم و ملزوم یکدیگرند. (دانلی: ۱۳۸۱: ۵) اما نکته‌ای که باید در این بین به آن توجه شود، مداخله سازمان ملل متحد تنها علیه اعضای ضعیفی که فاقد حمایت سیاسی یک عضو دائم شورای امنیت هستند، امکان پذیر می‌باشد و ممکن است دولت‌های قدرتمند تخلفات حقوق بشر متحدین خود را نادیده بگیرند. کشورهای در حال توسعه درباره این معیار دوگانه نگرانند و بر این نکته تأکید دارند که پیوسته این خطر وجود دارد که مداخله‌گرایی جهت حمایت از حقوق بشر تابع علل و انگیزه‌های سیاسی - اقتصادی قرار گیرد و نه انسانی. در این بین، عملیات نظامی ناتو در کوزوو به عنوان نمونه خاص نقض حقوق بین‌الملل می‌تواند رفته رفته منجر به شکل‌گیری یک قاعده عام حقوق بین‌الملل شود که توسل به اقدامات قهریه را صرفاً برای پایان بخشیدن به وحشیگری‌های عظیمی که نوعی جنایت در حق بشریت و تهدیدی برای صلح هستند، مجاز سازد. چنین قاعده‌ای اگر سرانجام در جامعه جهانی شکل گیرد، استثنایی بر نظام منشور ملل متحد در خصوص اقدامات جمعی مبتنی بر اجازه شورای امنیت، خواهد بود. (کسسه، ۱۳۸۰: ۸۰) افزایش تعداد دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و گسترش ارتباطات و وابستگی منافع متقابل کشورها در فرآیند جهانی شدن موجب دگرگونی و تحولات شگرف در روابط بین‌الملل فراهم آورده است. در این بین، بین‌المللی شدن حقوق فرد و جایگاه آن در میان دولت‌ها ناشی از جهانی شدن حقوق بشر اصل عدم مداخله در امور داخلی و حاکمیت مطلق دولت‌ها را مفهومی نسبی نموده، به گونه‌ای که محدودیت‌هایی در مورد چگونگی رفتار

یک دولت با دولت‌های دیگر و نیز با شهروندان خود پدید آورده است و به حقوق بین‌الملل بشر دوستانه که ناظر به منافع کل بشریت است، ضمانت اجرایی بیشتری بخشیده است. (عباسی اشلقی، ۱۳۸۳: ۲۰۲-۲۰۱) بنابراین موضوع حقوق بشر و بین‌المللی شدن آن در فرآیند جهانی شدن به طور متقابل بر تعدیل اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها و به تبع تحول در اصل حاکمیت مؤثر بوده است. در این بین، به نظر می‌رسد در بحران سوریه، شناخت و آگاهی از مقبولیت و مشروعیت مداخله‌هایی که تحت عنوان حقوق بشر دوستانه در جهت حفظ و حمایت از حقوق بشر نقض شده در این کشور منجر به نقض اصل عدم مداخله و حاکمیت گردیده است، یا برگرفته از انگیزه‌ها و اهداف سیاسی دول مخالف رژیم بشار اسد می‌باشد؛ امری ضروری و اساسی خواهد بود.

اصل عدم مداخله و بحران سوریه

در بررسی بحران سوریه و نقش اصل عدم مداخله از اصول کلی حقوقی ناظر بر حقوق بین‌الملل در فرآیند جهانی شدن و مداخلات بشردوستانه در این کشور لزوم شناخت زمینه‌ها و تحولات شکل‌گیری شورش‌ها و ناآرامی‌های ایجاد شده، همچنین بررسی دیدگاه و موضع اتخاذ شده نسبت به این بحران، در دنیای جهانی شده امروز که اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها تعدیل یافته است، امری ضروری به نظر می‌رسد. بحران سوریه، در ۲۵ آوریل ۲۰۱۱، هنگامی که ارتش سوریه با یک نیروی بیش از ۵۰۰۰ مرد و هفت تانک تی-۵۵ وارد شهر درعا شد و عملیات سرکوب سیاسی آنجا را آغاز نمود، شروع گردید. شهر جنوبی درعا، هنگامی که در مارس ۲۰۱۱، در پانزده مدرسه محلی کودکان، مانع از نقاشی شعارهای ضد حکومتی بر روی دیوارهای مدرسه شدند، به اولین مرکز مخالفان سیاسی رژیم اسد تبدیل گردید. اعتراضات به سرعت در میان کشور به جاسم، دائل، اینخیل، سن‌امین، و سپس دمشق گسترش یافت. پیش از این نیروهای امنیتی حکومت با گسترش وسیع بازداشت و شکنجه اعتراض کنندگان و در برخی موارد تیراندازی مستقیم واکنش نشان داده بودند. استفاده از نیروی زرهی سنگین در ۲۵ آوریل ۲۰۱۱ برای اولین بار، نشان از سرازیر شدن به داخل جنگ داخلی بود. (Sanderson, 2013: 776-777)

بحرانی که متعاقب آن عواقب بشردوستانه وحشتناکی برای مردم سوریه به همراه داشت. به گونه‌ای که کمیسر عالی سازمان ملل متحد برای حقوق بشر در سوریه تعداد کشته‌ها را بالاتر از صد هزار نفر تخمین زده است و میزان آوارگان داخلی را بیش از ۵ میلیون نفر

و میزان آوارگانی که مجبور به ترک کشور شده‌اند را بیش از دو میلیون نفر اعلام نموده است. (Ibid, 777-778) این وقایع در حالی صورت می‌گرفت که همانند هر پدیده سیاسی، بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بلافاصله با توجه به نقش و جایگاه ژئوپلیتیک سوریه در منطقه، به ویژه نقشی که در جبهه مقاومت ضد صهیونیستی دارد، در صدد برآمدند با مطالعه و پیگیری حوادث، راه‌های تأمین حداکثری منافع خود را از طریق تأثیرگذاری مستقیم و غیر مستقیم بر حوادث با دامن زدن به تنش‌ها و ناآرامی‌ها و یا فراهم ساختن زمینه‌های آن دنبال نمایند. بر این اساس می‌توان، دیدگاه‌ها و تحلیل‌های صورت گرفته در این بحران را در دو سطح تحلیل مشاهده نمود: (نیاکویی - بهمنش، ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۰) در دیدگاه نخست، ناآرامی‌ها و شورش‌های صورت گرفته در سوریه را در امتداد جنبش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌داند، چرا که مردم سوریه همانند سایر کشورهای عربی، گرفتار مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشند و برای رهایی از این مشکلات، به اعتراض و مبارزه علیه رژیم روی آورده‌اند. از نظر این دیدگاه معترضین خواهان حقوق سیاسی و آزادی هستند و دموکراسی بزرگترین دغدغه آنها می‌باشد که برای آن فعالیت می‌کنند؛ شبیه آنچه که در سراسر منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در حال رخ دادن است. بر اساس این سطح تحلیل، هم معترضان و هم دولت سوریه معتقدند که مشکل ایجاد شده مسیری یکطرفه دارد. زیرا از یک طرف مردم خواهان آزادی و حقوق خود هستند و از طرف دیگر، پلیس سیاست مشت‌آهین را جهت سرکوب مردم اعمال می‌کند. در نتیجه، مشکل معترضان و نظام سوریه در صورتی قابل حل شدن می‌باشد که یک طرف کنار برود. در دیدگاه دوم، حوادث سوریه بیش از آن که دارای منشاء داخلی باشد، ناشی از منبعی خارجی است و ناآرامی‌ها و شورش‌های ناشی از مشکلات داخلی سوریه فرصتی را برای بهره‌برداری و رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد نموده است. بنابراین، سوریه نه تنها در درگیری‌های خشونت آمیز با ارتش، بلکه با سیاست‌های مختلف بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در حال قربانی شدن است. بنابراین، ضرورتی جهت مداخله در سوریه بر اساس تمایل واقعی برای کمک به مردم وجود ندارد. در این بین، باید به این نکته توجه داشت که اگر اعتراضات اخیر سوریه، نشأت گرفته از خواست و اراده اکثریت ملت سوریه می‌باشد، هیچ‌گاه گروه‌های تروریستی نمی‌توانستند به این تعداد زیاد از مردم قربانی بگیرند، بلکه مردم نیز بایستی علی‌القاعده با آنها همراهی می‌کردند. این درحالی است که چنین چیزی در فضای فعلی سوریه حاکم نمی‌باشد، در نتیجه، می‌توان در ناآرامی‌های سوریه ریشه‌هایی با وجه غالب

سیاسی مشاهده نمود. شکل‌گیری و ظهور ناآرامی‌های سوریه از سه شهر درعا، حمص و ادلب با توجه به موقعیت جغرافیایی این سه شهر به خوبی می‌تواند گویای این مطلب باشد که معترضان سوریه با کمک از همسایگان سوریه به ایجاد ناآرامی در این کشور دست می‌زنند. همچنین، می‌توان نشانه‌هایی از تلاش سازماندهی شده برخی کشورها برای ایجاد بحران ساختگی در این کشور و هدایت اعتراضات مردمی به سمت درگیری خشونت‌آمیز و کشتار را در بحران سوریه مشاهده نمود. شواهد نشان می‌دهد بازیگران خارجی مهمترین عامل دامن زدن به تنش‌های فرقه‌ای در سوریه به شمار می‌روند، به گونه‌ای که گروه‌های مخالف مسلح در سوریه به شدت گرایش‌های فرقه‌ای پیدا نموده‌اند. به گونه‌ای که وزارت خارجه آمریکا در گزارشی که در اکتبر سال ۲۰۱۱ منتشر کرد، اعلام نمود، عربستان سعودی و متحدان خلیج فارس آن در حال اعزام سلفی‌های رادیکال به کشورهای دیگر هستند تا نه تنها ایران را تضعیف نمایند، بلکه جنبش‌های بیداری که سلطه مطلق آنها را تهدید می‌کند، سست و مختل کنند. این موضوع در سوریه، لیبی، مصر، لبنان، یمن و عراق رخ داده است. (کیایی، ۱۳۹۱: ۲۹) علی‌رغم چنین گزارشی، به محض حمایت کشورهای منطقه از تروریست‌ها و پیشروی نسبی آنها، آمریکا برخلاف تمام اصول حاکم در عرصه بین‌الملل و اصل عدم مداخله در امور کشورها جانب تروریست‌های مستقر در سوریه را گرفت و برای براندازی رژیم حاکم در سوریه طرح‌ها و برنامه‌هایی را در دستور کار قرار داد. طرح‌ها و برنامه‌هایی که به نظر برخی از محققان همچنان نظریه هرج و مرج خلاق^{۴۴} را که در دوره بوش مطرح بود، دنبال می‌کند. بر اساس این نظریه، منطقه خاورمیانه با مرزهای سیاسی‌اش، نتیجه پیروزی بریتانیای کبیر و فرانسه در دوران‌های گذشته است، در حالی که ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی، پیروز نشده است. بنابراین، این کشور حق دارد تا مهندسی جدیدی را در ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه با توجه به منافع اسرائیل انجام دهد. تجزیه منطقه به مینی کشورها یا کشورهای کوچک، بر اساس تقسیمات فرقه‌ای، در راستای این مهندسی جدید خواهد بود. (نیاکویی-بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۱۶) به عبارتی بهتر، آنچه در حال حاضر در سوریه جریان دارد، تحقق همان پروژه تغییر رژیم^{۴۵} سوریه توسط دولت جرج بوش است که بر اساس نظریه مذکور به دنبال ترور نخست وزیر پیشین لبنان، رفیق حریری و اتهام به سوریه دنبال شد و به خروج نیروهای سوری از لبنان و فرا خوانده شدن سفیر آمریکا از دمشق انجامید. در واقع، حوادث سوریه استراتژی ایالات متحده برای تضعیف جبهه مقاومت به نفع رژیم صهیونیستی و از بین بردن محور سه گانه ایران، سوریه و حزب‌الله

به عنوان شالوده قدرت ایران در منطقه است. چرا که با حمایت ایران و سوریه بود که رویایی اسرائیل شکست ناپذیر جنگهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، سه بار در سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ و ۲۰۱۴ میلادی توسط دو گروه جهادی حماس و حزب الله به شکست سنگینی تبدیل شد. همچنین، سوریه با قرار گرفتن در میان ایران و گروه‌های جهادی فلسطینی و لبنانی، و حمایت از این گروه‌ها، قلمرو و مرز ژئوپلیتیکی ایران، یعنی دشمن اسرائیل را تا کنار مرزهای این رژیم گسترش داده است. در نتیجه، با توجه به این که راه ایران از سوریه می‌گذرد و پاشنه آشیل حزب الله نیز هست، روز شمار سقوط بشار اسد در دستور کار قرار گرفت. بر این اساس، ایالات متحده در بحران اخیر سوریه ضمن سیاست تمرکز بیشتر بر تسلیح تروریست‌ها، جهان را به مداخله نظامی ظاهراً بشردوستانه برای حفاظت از حقوق بشر در سوریه فرا می‌خواند تا به تعبیر خود از بی‌رحمی دولت بشار اسد در سرکوب اعتراض‌های مردمی جلوگیری کند. این ادله بدون هیچ مدرکی دولت سوریه را مسئول کشتار شهروندان و نقض حقوق بشر می‌داند و با بزرگ‌نمایی عملکرد دولت بشار اسد در مقابله با شورشیان، به عنوان ناقض حقوق بشر و کشتار بی‌گناهان در رسانه‌های جهان معرفی می‌شود، اما اقدامات شورشیان مسلح که تحت تروریست‌های داعش گردهم آمده‌اند، در کشتار اقلیت‌های گوناگون مذهبی و قومی مورد اغماض قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان گفت، جنایات جنگی به نام حقوق بشر. این رویکرد مداخله جویی ایالات متحده به دنبال پیشروی‌ها و موفقیت‌های ارتش سوریه در بازپس‌گیری مناطق اشغال شده از سوی شورشیان و حملات شیمیایی صورت گرفته از سوی تروریست‌ها که توسط رسانه‌های مخالف نظام سوریه به ارتش سوریه نسبت داده می‌شد، باعث گردید تا دولت اوپاما سعی نماید به بهانه حفاظت از پیمان منع استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و نقض این پیمان توسط رژیم سوریه، به بهانه استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه مردم غیر نظامی و ممانعت از نقض حقوق بشر توسط رژیم اسد، با مداخله بشردوستانه نظامی جهت حمایت از حقوق بشر به سوریه حمله کند. در این بین، نکته مهمی که درباره مشروعیت مداخلات بشر دوستانه‌ای که ایالات متحده در سوریه به آن اشاره و استدلال می‌نمود، مجوز شورای امنیت است. چرا که تنها در صورتی که شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد، وضعیت‌هایی را تهدید صلح، نقض صلح و یا عمل تجاوز تشخیص دهد، می‌تواند اقداماتی را در جهت مداخله در اموری که در صلاحیت داخلی یک دولت است به عمل آورد. این در حالی بود که هم‌کنگره ایالات متحده و هم در سطح بین‌المللی روسیه و چین از اعضای شورای امنیت با حمله به سوریه مخالفت کردند. مخالفت پوتین

و تهدید روسیه، آمریکا را از حمله یک جانبه به سوریه منصرف نمود. روسیه که در بحران اوکراین با آمریکا در حال رقابت و به نوعی در حال مبارزه است، به گونه‌ای که برخی از کارشناسان، از آن با عنوان جنگ سرد جدید^{۴۶} نام برده‌اند، نمی‌خواهد به هیچ وجه تنها پایگاه مهم خارج از کشور خود و در خاورمیانه یعنی سوریه را از دست بدهد. بنابراین، سوریه برای روسیه به مثابه سنگ محکی در میزان توانمندی این کشور در دوران جنگ سرد جدید می‌باشد. بنابراین، ایالات متحده به ناچار وارد فاز دیگری شد و با اجماعی که در بین حامیان خود به دست آورد سیاست خلع سلاح شیمیایی سوریه را در دستور کار خود قرار داد و دولت بشار اسد نیز این تصمیم را به دلیل این که سلاح‌های شیمیایی در استراتژی نظامی نظام سوریه جایگاهی نداشت، پذیرفت. اصولاً بازیگران فعال در عرصه سوریه را می‌توان در دو گروه تقسیم بندی نمود: گروه اول، دولت‌هایی که با تأکید بر حل مسالمت آمیز منازعه سوریه، خواهان ایجاد اصلاحات اساسی در این کشور بدون هرگونه مداخله نظامی هستند. در این گروه طیفی از کشورهای قدرتمند و بازیگران جهانی همانند روسیه و چین و بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران، حزب ا... لبنان و عراق قرار می‌گیرند. در گروه دوم، کشورهایی مانند آمریکا، اعضای اروپایی شورای امنیت، اسرائیل، ترکیه، عربستان و قطر به همراهی اتحادیه عرب قرار دارند. این بازیگران هر کدام با انگیزه‌هایی مداخله در امور سوریه را دنبال می‌کنند، اما داشتن یک هدف مشترک که همان برکناری بشار اسد می‌باشد، آنها را در کنار هم قرار داده است. (نجات - جعفری ولدانی، ۱۳۹۲: ۳۰) بنابراین، با بررسی آنچه که در سوریه می‌گذرد، مشخص می‌شود که معترضان سوری، نمایندگی تمام و یا حتی اکثریت مردم سوریه را بر عهده ندارند، چرا که از حیث ماهیت اعتراضات، نوع برخورد و واکنش بین‌المللی نسبت به آن، از اعتراضات مردمی صورت گرفته در کشورهای عربی که از آن با عنوان بهار عربی^{۴۷} یا بیداری اسلامی^{۴۸} نام برده می‌شود، متفاوت می‌باشد. بشار اسد، با این که اعتراضات در شهرهای سوریه، خواست اکثریت مردم این کشور نبود، شروع به اصلاحاتی در این کشور نمود. همچنین، برگزاری رفراندوم قانون اساسی در این کشور با محوریت، اصلاح ماده ۸ قانون اساسی سوریه که بر اساس آن دیگر حزب بعث به تنهایی امور حکومتی در سوریه را در اختیار نخواهد داشت، بلکه طبق ماده جدید، ۱۰ حزب موجود دیگر در سوریه نیز می‌توانند در حکومت مشارکت داشته باشند. برگزاری انتخابات شوراهای محلی در سوریه را نیز می‌توان گامی دیگر در جهت این اصلاحات دانست. از جمله دیگر اصلاحات صورت گرفته شده توسط بشار اسد می‌توان به قانون جدید احزاب، قانون جدید در رابطه

با مدیریت شهرها و شوراها، قانون جدید اینترنت و قانون جدید رسانه اشاره داشت. همچنین، حضور ۶۵ درصدی مردم سوریه در همه‌پرسی قانون اساسی و مشارکت حدود ۶۰ درصدی مردم در انتخابات شوراهای محلی، خود مؤید مقبولیت دولت بشار در نزد اکثریت مردم است. (پروین - فقفوری بیلندی، ۱۳۹۱: ۶۲) به این ترتیب، مخالفان سوری را نمی‌توان به عنوان یک نیروی طرفدار دموکراسی که در تلاش برای پایین آوردن یک رژیم دیکتاتوری در سوریه هستند، توصیف نمود. بنابراین، شورشیان سوریه نمایندگان تمام و یا حتی اکثریت مردم سوریه را بر عهده ندارند که بتوان خواست آنها را ممانعت از نقض حقوق بشر و به تبع آن مداخله بشر دوستانه دانست. البته باید توجه داشت، منطق سرکوب خشن اعتراض‌های مردمی که از آن به نقض حقوق بشر یاد می‌شد و به عنوان عاملی برای مداخله در سوریه به کار گرفته می‌شد، پس از کشته شدن دو روزنامه‌نگار آمریکایی توسط تروریست‌های داعش به مداخله نظامی در سوریه به دلیل نقض حقوق بشر توسط شورشیان داعش جهت مداخله بشر دوستانه در سوریه تغییر جهت یافت. در واقع، بحث انسان دوستانه مسئولیت حفاظت از مردم، با ناکامی در قبولاندن مداخله بشر دوستانه به بهانه نقض حقوق بشر جهت مداخله نظامی در سوریه و تغییر رژیم، با بهانه قدیمی جنگ علیه ترور^{۴۹} تحت عنوان مبارزه با تروریست‌های داعش و نقض حقوق بشر صورت گرفته توسط این تروریست‌ها تحت عنوان جنایت جنگی ادامه پیدا نموده و به عنوان بهانه‌ای موجه مورد استفاده قرار گرفته است. مبارزه‌ای که در آن با توجه به مخالفت پوتین رئیس‌جمهور روسیه در تماس تلفنی که با دبیرکل سازمان ملل متحد بر غیر مجاز بودن حملات هوایی بر علیه داعش در سوریه بدون اجازه دولت سوریه تأکید داشت، ایالات متحده را به سمت احیای روش یک‌جانبه سوق داد؛ روشی که از آن با عنوان تدابیر ائتلافی از یاد می‌شود. (روزاف، ۱۳۹۰: ۶۲) بر این اساس، اوپاما تلاش نمود تا ائتلافی جهانی با مشارکت ۴۰ کشور از جهان را جهت حمله هوایی به گروه تروریستی داعش ایجاد نماید. در حالی که فعالیت‌های داعش در عراق نشان داد که ارتش عراق به تنهایی قادر به حل این معضل نیست و دولت عراق رسماً از بقیه کشورها برای مقابله با داعش درخواست کمک کرد، اما در سوریه بر خلاف عراق، ایالات متحده مخالفت دولت مرکزی را برای مداخله در برابر خود داشت؛ به گونه‌ای که وزیر امور خارجه سوریه اعلام نموده اگر آمریکا بدون همکاری با دولت سوریه در خاک سوریه علیه داعش اقدامی انجام دهد، دولت سوریه آن را تهاجم خارجی تلقی خواهد کرد. بنابراین حمله هوایی آمریکا به مواضع داعش در سوریه بدون رضایت دولت مرکزی این کشور، نقض اصل

عدم مداخله در امور دولتها و نقض حاکمیت این کشور می‌باشد. حملاتی گزینشی، آن هم بیشتر به مراکز اقتصادی سوریه، که تاکنون علی‌رغم نقض اصل عدم مداخله و حاکمیت کشور سوریه به بهانه حمایت از حقوق بشر، نه تنها نتوانسته از توان نظامی گروه تروریستی داعش در سوریه و عراق بکاهد؛ بلکه این گروه تروریستی توانسته علاوه بر گسترش حوزه عملیاتی در مناطق و کشورهای مختلف جهان، در حال تصرف مناطق کردنشین شمال سوریه، هم مرز با ترکیه می‌باشد. منطقه‌ای که در صورت تصرف کامل توسط گروه تروریستی داعش، می‌تواند شاهد فجایع انسانی و جنایات جنگی بی‌شماری باشد و زمینه را برای دول مخالف رژیم سوریه فراهم سازد تا با توسل به نهاد نوپای مسئولیت حمایت، نخست از راه پشتیبانی از مخالفان میانه‌رو در سوریه و سپس با مداخله مستقیم و بمباران و برقراری ممنوعیت پروازهای خارجی و ایجاد منطقه حائل^{۵۰}، زمینه‌های تضعیف و تغییر رژیم بشار اسد را فراهم آورند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

فرو ریختن مرزهای سنتی دولت‌ها از نظر مکان، فضا و حتی زمان در فرآیند جهانی شدن، در نتیجه پیشرفت در تکنولوژی‌های ارتباطی - اطلاعاتی و تحولات صورت گرفته در نظام بین‌الملل و سیاست بین‌الملل، موجب شد تا تعاملات افراد، گروه‌ها و جمعیت‌ها خارج از حیطه صلاحیت و نظارت دولت‌ها هرچه بیشتر پررنگ‌تر شود. این تعاملات انسانی رو به افزایش در عرصه جهانی و روابط بین‌الملل باعث گردید تا نقش فرد، جایگاه آن و حقوقی که به دلیل انسان بودن بر وی مترتب می‌گردد، به عنوان ویژگی دائم و پایدار در سیاست جهانی برای قرن ۲۱ مطرح شود؛ به گونه‌ای شاهد جهانی شدن حقوق بشر با توجه به فلسفه وجودی و هدف نهایی اصول حقوق بشر که احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان می‌باشد، هستیم. بر این اساس، شاهد آن هستیم که نظام بین‌الملل در عصر جهانی شدن حقوق بشر، هرگونه نقض حقوق بشر به اشکال جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و نقض کنوانسیون ممنوعیت نسل‌کشی را برتتابیده و علی‌رغم وجود اصل عدم مداخله در امور دولت‌ها و اصل حاکمیت، در راستای حمایت و حفاظت از حقوق بشر و مسئولیت حمایت، اقدام به مداخله بشر دوستانه می‌نماید. مداخله بشردوستانه‌ای که به عنوان یک رویه مشروع حقوق بین‌الملل مبنی بر پذیرش آن از سوی جامعه بین‌المللی در صورتی از مشروعیت و مقبولیت لازم برخوردار خواهد بود که این مداخلات مبتنی بر مجوز صریح شورای امنیت در شرایط مشخص صورت گیرد و بر اساس اصل عدم تبعیض انجام شود؛ همچنین، فارغ از منافع خاص کشورهای قدرتمند و مداخله‌گر صورت پذیرد. بر این اساس می‌توان مشروعیت و مقبولیت اقداماتی که جهت مداخله بشر دوستانه در بحران سوریه و این کشور با توجیه نقض حقوق بشر صورت می‌گیرد را چنین بررسی نمود: اولاً: شورای امنیت تاکنون قطعنامه‌ای که بر مبنای آن مجوزی جهت مداخله بشر دوستانه در سوریه باشد، صادر ننموده است. اگرچه شاهد تلاش‌های ایالات متحده با استناد به بهانه‌های چون حفاظت از پیمان منع استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و نقض این پیمان توسط رژیم سوریه جهت صدور قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت مبنی بر مداخله بشر دوستانه در سوریه بوده‌ایم، که به شکست انجامید. ثانیاً: در بسیاری از موارد در بحران سوریه شاهد تبعیضی هستیم که در آن عملکرد دولت بشار در مقابله با شورشیان بزرگنمایی شده و از آن با عنوان سرکوب خشن اعتراض‌ها نام برده می‌شود و به عنوان نقض حقوق بشر و کشتار بی‌گناهان در رسانه‌ها معرفی می‌شود و دستاویزی برای مداخله بشر دوستانه به

کار گرفته می‌شود، اما اقدامات شورشیان مسلح القاعده و گروه تکفیری تروریستی داعش در کشتار مردم غیر نظامی، اقلیت‌های قومی و مذهبی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. ثالثاً: نمی‌توان عملکرد کشورهای قدرتمند و مداخله‌گر در بحران سوریه را فارغ از منافع و اهداف سیاسی دانست، به ویژه ایالات متحده که تلاش‌ها و کوشش‌های این کشور در جهت مداخله بشر دوستانه نظامی در سوریه را می‌توان در اهدافی چند برشمرد: تضمین جریان انرژی خاورمیانه به سمت غرب؛ پیشبرد فرآیند صلح اعراب با اسرائیل؛ تضمین موجودیت، منافع و امنیت رژیم صهیونیستی اسرائیل؛ ستیز با اسلام سیاسی با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی؛ مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه؛ کاهش نفوذ حوزه استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه؛ گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، ایجاد بازار آزاد و سکولاریسم؛ و تضعیف جبهه مقاومت به نفع رژیم صهیونیستی. بنابراین آنچه در بحران سوریه مشهود و مسلم می‌نماید، هر گونه موضع‌گیری‌هایی که جهت مداخله بشر دوستانه با هدف نقض حقوق بشر در این کشور توسط دول مخالف رژیم سوریه به ویژه ایالات متحده صورت می‌پذیرد، با اهداف و مقاصد سیاسی همراه خواهد که تأمین‌کننده منافع آن‌ها می‌باشد و نه تأمین‌کننده منافع ملی مردم سوریه. از این رو، هر گونه مداخله‌ای که بخواهد جهت پایان دادن به نقض حقوق بشر و حفاظت و حمایت از آن در سوریه صورت پذیرد، باید تحت نظر و کنترل نظارت سازمان ملل از طریق شورای امنیت و به صورت دسته جمعی و با هدف صرفاً انسان دوستانه صورت پذیرد، چرا که در غیر این صورت شاهد شکل‌گیری رویه‌ای در روابط بین‌الملل خواهیم بود که در آن می‌توان به بهانه نقض حقوق بشر خارج از چارچوب منشور سازمان ملل تحت عنوان مداخله بشردوستانه، اقدام به مداخله نظامی و تغییر رژیم دولت‌های مخالف نمود.

1. Communication – Information Technologies
2. Crimes Against Humanity
3. War Crimes
4. Genocide
5. Principle of Non- Intervention
6. Principle of Sovereignty
7. Humanitarian Intervention
8. Globalization
9. Decentralization
10. Stoics
11. Cyrus the Great
12. Hammurabi's laws
13. Racial Discrimination
14. Women's Rights
15. Torture
16. Collective Bargain
17. UN Economic and Social Council
18. UN Commission Human Rights
19. Universal Declaration of Human Rights
20. International Covenant on Economic, Social and Cultural
21. International Covenant on Civil and Political Rights
22. Right to Development
23. Solidarity Rights
24. Human Rights Commission
25. Human Rights Council
26. Security Council
27. The UN General Assembly
28. The principle of responsibility to protect

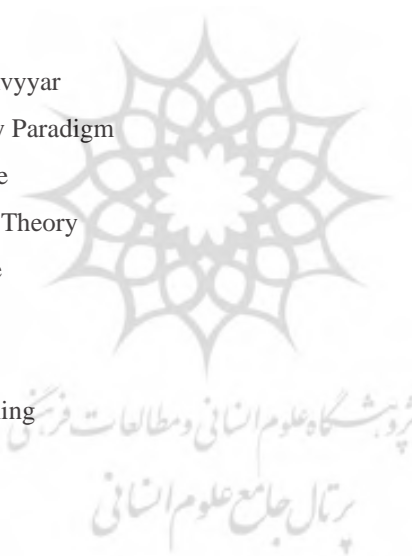


29. International Criminal Court
30. Globalization of Human Rights
31. The fundamental principles of human rights
32. Postmodernist Attitude
33. Postmodernism
34. Yrvsntryky
35. Respect
36. Protect
37. Relize
38. Rights of Citizens
39. Global Citizen
40. Mary Robison
41. Javier Perez Dkvyyar
42. Human Security Paradigm
43. A Plan for Peace
44. Creative Chaos Theory
45. Regime Change
46. New Cold War
47. Spring Arabic
48. Islamic Awakening
49. War on Terror
50. Buffer zone

۹۹

دو فصلنامه مطالعات
حقوق بشر اسلامی

جهانی شدن، حقوق بشر: اصل عدم مداخله و بحران سوریه
بیلا رئیس دزکی و همکار



منابع

- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۱)، **جهانی‌شدن و سیاست خارجی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- اس پیس، کلی کیت (۱۳۸۱)، «حقوق بشر و سازمان‌های بین‌المللی»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲۳.
- اکسفورد، باری (۱۳۷۸)، **نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ**، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پروین، خیر ا...- قفقوری بیلندی، محمدصادق (۱۳۹۱)، «اجرای حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها: مطالعه موردی سوریه»، **فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی**، سال اول، شماره ۲.
- ج. وایس، توماس (۱۳۸۷)، **مداخله بشر دوستانه** (اندیشه در عمل)، ترجمه زهرا نوع‌پرست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دانلی، جک (۱۳۸۱)، «دموکراسی، توسعه و حقوق بشر»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲۳.
- ذاکریان، مهدی (۱۳۷۹)، «فراگرد تبدیل قواعد بنیادین حقوق بشر به قواعد آمره»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال چهاردهم، شماره ۴.
- رابرتسون، رونالد (۱۳۸۰)، **جهانی‌شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگی جهانی**، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.
- روزاف، ریک (۱۳۹۰)، «آیا در آستانه یک مداخله بشردوستانه دیگر از سوی آمریکا - ناتو علیه سوریه قرار داریم»، **ماهنامه سیاحت غرب**، شماره ۹۴.
- سلیمی، حسین (۱۳۷۹)، **فرهنگ‌گرایی، جهانی‌شدن و حقوق بشر**، تهران: دفتر مطالعات

سیاسی و بین‌المللی.

- (۱۳۸۲)، «گفتگو با دکتر حسین سلیمی، پیشینه حقوق بشر»، **روزنامه همشهری**، ۱۹ و ۲۴ فرودین ماه.
- شریفی طرازکوهی، حسین (۱۳۸۱)، «رویاریبی حاکمیت‌ها و جهانی‌شدن حقوق بشر»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲۲.
- عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۰)، «مداخلات بشردوستانه و اصل عدم مداخله»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال شانزدهم، شماره ۱۷۷۰-۱۶۹.
- (۱۳۸۱)، «مداخله بشر دوستانه و تحدید حاکمیت»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال شانزدهم، شماره ۱۷۶-۱۷۵.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰)، «موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی‌شدن»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال پانزدهم، شماره ۳.
- کسسه، آنتونی (۱۳۸۰)، «مشروعیت بین‌المللی اقدامات بشر دوستانه در جامعه جهانی»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال شانزدهم، شماره ۱۷۰-۱۶۹.
- کلییار، کلود آلبر (۱۳۷۱)، **سازمان‌های بین‌المللی از آغاز تا به امروز** (همبستگی بین‌المللی)، ترجمه هدایت اله فلسفی، تهران: نشر فاخته.
- کیایی، مهرداد (۱۳۹۱)، «بحران سوریه؛ ویژگی‌ها و تفاوت»، **رویدادها و تحلیل‌ها**، شماره ۲۶۹.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۱)، **جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت**، تهران: نشرنی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰)، **پیامدهای مدرنیته**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- مولایی، آیت (۱۳۷۹)، «حقوق بشر و حاکمیت ملی»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال چهاردهم، شماره ۱۵۶-۱۵۵.
- میلر، دیوید (۱۳۸۱)، «حقوق بشر و شهروندی مقید به مرز»، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۲۳.
- نجات، سیدعلی؛ جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۹۲)، «بررسی نقش و جایگاه جمهوری اسلامی در بحران سوریه»، **فصلنامه پژوهش‌های سیاسی**، سال سوم، شماره ۸.
- نیکولا، ناصر؛ سبزواری، محمود، «جنگ بعدی ناتو: سوریه؛ یوگسلاوی عربی خاورمیانه»، **ماهنامه سیاحت غرب**، شماره ۱۰۱.

۱۰۱

دو فصلنامه مطالعات
حقوق بشر اسلامی

بلا رئیسی نژکی و همکار
جهانی‌شدن حقوق بشر: اصل عدم مداخله و بحران سوریه

- واترز، مالکوم (۱۳۷۹)، **جهانی شدن**، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی - سیاوش مریدی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.

- یاقوتی، محمدمهدی (۱۳۹۱)، «از مداخله بشردوستانه تا مسئولیت پشتیبانی»، **ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، شماره ۲۸۹.

- Pease, Kelly - Forsyth, Daivid (1993), " Human Rights, Humanitarian International and World Politics", **Human Rights Quartely**, p. 308.

- Robinson, Mary (1998), " message from high commissioner human rights", **In integrating human rights**, op.cit VI, VII.

- Sunderson, Mike (2013), "The Syrian crisis and principle of non-refoulement ", International law studies U.S Naval war college, (Newport: U.S naval war college volume 89).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱۰۲
دوفصلنامه مطالعات
حقوق بشر اسلامی

سال سوم، شماره هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳